

یادداشت های روزانه یک خبرنگار آلمانی از بغداد (6)

بغداد 31 مارس 2003

ساعت 6 بعداز ظهر

اصلا دمکراتیک کردن چه معنی می دهد ؟

شبهای گذشته وحشتناک بودند .
این دوازدهمین شب بمباران ها بود و آمریکایی ها عادت کرده اند که با شلیک هایشان و بمبارانها دقیقا بین ساعت 2 تا 3 بعد از نیمه شب شروع کنند .
این دقیقا زمانی است که انسان در خواب عمیق است . آدم باید برای خودش در نظر بگیرد که ناگهان یک انفجار فاجعه آور صورت می گیرد که یکی را روی تختش به حالت عمودی قرار می دهد .
ضربان قلب شتابی غیر عادی می گیرد ، اینقدر سریع که قفسه سینه می خواهد از جا کنده شود و درد می گیرد .
این گونه بود اوضاع من در طی شب های گذشته که باید بگویم اعصاب من داغان شده است .
از جانب دیگر با خودم فکر می کنم که این شهر 5 میلیون سکنه دارد و در میان آنها کودکان بسیاری وجود دارند که حتی یک بار هم در این موقعیت قرار نداشته اند و نمی دانند که جنگ اصلا چه معنی میدهد و این کودکان بایستی که چنین شرایطی را تحمل کنند .

آئین مذهبی برای آرام کردن اعصاب

بعد از بیدار شدن
من همیشه با ترس می خوابم ، ترس از شیشه های تکه تکه شده که به اطراف پرتاب می شوند . به طرف پنجره می روم و بیرون را نگاه می کنم ، امروز قبل از هر چیز ستون دود می بینم ، بخشی مربوط به مناطق بمباران شده هستند و بخشی نیز در رابطه با کانال های نفتی دور شهر بغداد که رژیم برای مزاحمت در کارکرد ماهواره های موشک های ایجاد کرده است .
از صبحانه صرف نظر کردم .
به علت کمبود وقت تنها یک بار در روز غذا می خورم و به این ترتیب من وفیلم بردار و مترجم یک ساعت بیشتر وقت خواهیم داشت و حرکت می کنیم به طرف یک رستوران که در این شرایط هنوز غذای خوبی دارد .
برنج ، سوپ گوجه و میوه ، سپس چای می خوریم و به این ترتیب آرامش پیدا می کنیم و این برای روح انسان خوب است .

زندگی کاملا عادی پیش می رود

گاهی آژیر خطر زده می شود وقتی که ما در حال غذا خوردن هستیم .
به این هم در طول این مدت عادت کرده ایم و به نشستن و غذا خوردن ادامه میدهیم .
بسیاری از عراقی ها هم همین کار را می کنند .
پناه گاهها در بغداد برای مردم عادی در نظر گرفته نشده است . در هتل ما نیز پناهگاهی

وجود ندارد.

اما با وجود بمب های زیاد زندگی اینجا جریان دارد. مواد غذایی و آب و برق وجود دارد. تنها یک چیز تقریباً موجود نیست و آن ارتباط تلفنی است. آنچه که آمریکاییها اینجا انجام داده اند به نظر من جنایتی جنگی است، به این دلیل که بخش بزرگی از ارتباطات تلفنی را نابود کرده اند. زخمی ها نمی توانند به دکتر تلفن کنند. مردم به آتش نشانی دسترسی پیدا نمی کنند. صدمات ناشی از نبود ارتباط تلفنی تنها به تاسیسات رژیم ختم نمی شود.

بی اعتمادی و تردید روحیه میهن پرستی را تقویت می کند

در هفته گذشته خیلی از عراقی ها را ملاقات کردم. آنها را در خیابان و یا رستوران می بینم. طبیعی است که جنگ موضوع اصلی گفتگوهاست. خیلی ها می دانند که من از یک کشور دموکراتیک می آیم و میخواهند بدانند که در جبهه نیروهای مقابل چه چیز نقش بازی می کند و آیا واقعا میخواهند دمکراسی بیاورند؟ من تنها سرم را تکان میدهم.

عراقی ها مردم با هوشی هستند و بسیاری عقیده دارند که انگلیسی ها و آمریکاییها برای نفت به اینجا آمده اند و می گویند کسی که این کشور را 13 روز بمباران می کند ع نمی خواهد این سرزمین را آزاد کند. به این دلیل روحیه میهن پرستی خیلی قوی شده است و منافع شخصی را در سایه قرار داده است.

راکت ها بسیار نزدیک از بالای سر

یک موضوع را باید حتما اشاره کنم. ظاهراً خیلی از بینندگان در آلمان می پرسند که چرا من در حین گزارش مستقیم به اطراف نگاه می کنم. اینجا جنگ است، به عنوان مثال دیروز یک موشک از 150 متری بالای سر من زوزه کشید و عبور کرد و به طرف مقابل رودخانه برخورد نمود. اینجا همه چیز طور دیگری است و در مواقع ضروری و خطر باید انسان مثل خرگوش باشد.

بغداد 1 آوریل 2003

ساعت 8 بعد از ظهر

الان یک هواپیمای بمب افکن ب 52 از روی شهر رد شد.

این را نمی توان نشنیده گرفت . عراقی ها سریع آژیر می زنند . دوباره صدای آوازی از مسجد شنیده می شود که دقیقا در مقابل هتل من قرار دارد . این صدا مردم را به دعا دعوت می کند . در هر هجوم هوایی این صدا شنیده می شود . من نمی خواهم به شبی که در پیش است فکر کنم . احتمالا راکت ها ما را آرام نخواهند گذاشت . گاهی فکر می کنم که موتلفین چه نیاتی از بمباران دارند ، تاسیساتی که بارها و بارها بمباران شده است دوباره بمباران می شود ، مثلا ساختمان ارتباطی تلفن را این به اندازه کافی بد نیست که بغدادی ها نمی توانند به دکتر تلفن کنند و یا از اقوامشان با خبر شوند ؟ اینکه تاسیسات مخابراتی بارها بمباران می شود اتفاقی نیست و یا یک اشتباه صورت نگرفته است . چه چیز آمریکایی ها را مجبور به بمباران مکرر وزارت میکند ؟ آنجا مدتهاست که هیچ کس کار نمی کند . این حتما یک بمباران کور است .

سربازان جوان مهاجمین به نظر عصبی می آیند

یک سرباز آمریکایی در مصاحبه ای با همکارم گفته است که عراقی بودن یک بیماری است و نیروهای ما مثل شیمی درمانی ضروری برای آنها می مانند . این سرباز چنین آغاز می کند تا از مردم سرزمینی که اشغال کرده است متنفر باشد . برای من قابل درک نیست . ماشین جنگی و نظامی آمریکا به اینجا وارد می شود و انتظار دارد تا با آغوش باز استقبال گردد . به اعتقاد من خیلی از سربازان جوانی که به خلیج فرستاده شده اند نمی دانستند که چه چیز در انتظارشان می باشد . اتفاقاتی که در صفوف آمریکایی ها افتاده است سربازان جوان را می ترساند و آنها را عصبی می کند . از جانب دیگر من این اتفاق که در حوالی نجف آنها هفت زن و بچه را کشته اند نمی فهمم زیرا که اتوبوس آنها نگه نداشته بود . این واقعا وحشتناک است .

اطلاعات بسیار کم در مورد رهبری عراقی ها

این شیوه رفتاری که تصاویر بسیار پوشیده هستند ، اینجا شیوع زیادی دارد .

مسئله این است که آنها بندرت به ما اطلاعاتی می دهند. هیچ عکس یا فیلم ضبط شده به ما نشان نمی دهند .
خیلی از مسائل را ما هم از اخبار دریافت می کنیم و به این صورت تلاش می کنند تا رهبری عراق صدمه ای نبیند و ما هم مجبوریم با آن بسازیم و زندگی کنیم .
این برای من معنایش این است که من هم باید برای خودم تصویر و انتزاع کنم .
مردم اینجا هنوز با خارجی ها رفتار خوبی دارند. اما آنها نامطمئن هستند که چه چیزی انتظارشان را می کشد .
این ذهنیت تنها این نیست که آینده چگونه بنظر می آید.
خیلی ها می ترسند که آمریکایی ها دوباره باراکت های آغشته به اورانیوم حمله کنند.
دقیقا مثل جنگ اول خلیج.
اینکه واقعا همینطور است ، احتمالا در چند سال آینده روشن خواهد شد .
نگرانی اما در حال حاضر زیاد است.

برگردان روزبه وین

یادداشت‌های روزانه یک خبرنگار آلمانی از بغداد (7)
استفان کلوس
3 آوریل 2003
ساعت 9 صبح

زمان از دست میرود

امروز چه روزی است؟ چهارشنبه؟ نه، امروز پنج‌شنبه است. من دیگر احساسی نسبت به روزهای هفته ندارم. روزهای جنگ همه شبیه یکدیگر و وحشتناک هستند. همیشه این بوی سوختگی، زوزه بمبها و تصاویر تانک‌های نفت آتش گرفته من می‌توانم تنها به طور کلی بگویم که دو هفته از جنگ گذشته است اما برای من زمانی به اندازه ابدیت بنظر می‌آید. دیشب بین ساعت‌های 10 تا 11 بمباران‌ها آغاز شد و صدای انفجارهای مهیبی شنیده می‌شد اینک بعد از آن چه اتفاقی افتاد، نتوانستم بفهمم زیرا که از خستگی و بی‌حالی خوابم برد و سپس ساعت 7 صبح بیدار شدم.

مردم غیر نظامی بالاترین قیمت را می‌پردازند

دیروز برایم وحشتناک بود. ما با یک اتوبوس برنامه‌ریزی شده برای بازدید از یک بیمارستان در شهر حلا رفتیم. این شهر حدودا در 90 کیلومتری جنوب بغداد قرار دارد. بر طبق اطلاعات دریافتی جبهه جنگ در 50 کیلومتری آن بود. تصاویری که من در بیمارستان دیدم دهشتناک بودند. من 300 غیر نظامی مجروح دیدم که بخشا شدیداً زخمی شده بودند. من مطمئن هستم که اینها غیر نظامی بودند که دست و پایشان قطع شده بود. من کودکانی را دیدم که از ناحیه سر و شکم زخمی شده بودند. من به سختی جلوی خودم را می‌گرفتم که اشک نریزم، و در این جو و محیط غرق شده بودم. همچنین به کارکنان بیمارستان هم فشار زیادی وارد شده بود و همه عصبی بودند. امکانات پزشکی بسیار بد بود و ضروری‌ترین وسایل پیدا نمی‌شد. قربانیان احتمالا از روستاهای اطراف حیلا بودند. آمریکایی‌ها در روزهای 31 مارس و اول آوریل از بمب‌های خوشه‌ای استفاده کردند.

از خودم سوال می‌کنم که چگونه آمریکا می‌تواند از یک جنگ پاکیزه صحبت کند؟ من یکبار دیگر چهره زشت جنگ را مشاهده کردم و ما باید این تصاویر دهشتناک را نشان بدهیم و توجه همه را به آن جلب کنیم که غیرنظامیان در جنگ بالاترین هزینه‌ها را پرداخت می‌کنند با وجود اینکه با جنگ اصلا ارتباطی ندارند. من با اشک ریختن مبارزه کردم و از خودم سوال می‌کردم، که چرا؟ این همه برای چه چیز؟ به کجا این جنگ هدایت می‌شود؟ من برای این سوال، جوابی نداشتم.

نیروهای متلفین از ورود به شهرها پرهیز می کنند

امروز شنیدم که نیروهای مهاجمین در 25 کیلومتری بغداد هستند . من تعجب می کنم زیرا که من هیچکس را ندیدم ، زمانی که دیروز در حیلا بودم و ظاهرا در مسیر باید چیزی جلب توجه مرا میکرد . آنها پرهیز می کنند از حمله به شهرهای بزرگی مثل کربلا و حیلا و از غرب به بغداد نزدیک می شوند. اینطور توضیح داده شده است . شاید در بازگشت از حیلا نیروهای آنها پشت سر ما بوده اند؟ به هر حال در بازگشت از حیلا این احساس را نداشتم که آنها اینقدر نزدیک به بغداد هستند . من هیاهویی نمی شنوم . شاید امروز من هم غافلگیر بشوم و خودم را یکباره وسط جنگ خیابانی ببینم . در این جنگ همه چیز امکان دارد .

هیچ امیدواری به بعد از جنگ نیست

در شهر متوجه این می شوم که هر روز بیشتر از قبل مردم برای جنگ خیابانی خود را مهیا می کنند و مناطق کنترل افزایش میابند . انگار که رژیم ترس از جاسوسان و عملیات تخریبی داشته باشد . همچنین مصاحبه های مطبوعاتی سران رژیم به سختی کنترل می شود . این ترس مرا در بر گرفته است که آمریکایی ها تصاویر ارسالی را در تلویزیون ها ببینند و یک بمب دقیقا در هتلی که مصاحبات مطبوعاتی جریان دارد بیاندازند تا یک نماینده رژیم را به قتل برسانند و ما نیز کشته شویم . سپس آمریکاییها می توانند بگویند که ما به همه خبرنگاران گفتیم که این کشور را ترک کنند و هر کس بماند خود گناهکار است .

در شهر زندگی عمومی بجز چند نمایش پراکنده از شهامت و مقاومت خوابیده است . در چشم های مردم نوعی گوشه گیری و از دست دادن شهامت را میتوان دید . در جنگ های دیگر اینطور است که بالاخره زمانی جنگ به پایان میرسد و زندگی ادامه

میابد . اینجا ولی به شکلی دیگر است . مردم اعتقاد دارند که این جنگ آخر است و بعد از آن هیچ چیز وجود ندارد . ما اینجا در نقطه ای تاریخی و پرمعنی هستیم . در بابل قدیمی و تاریخی ، آنجایی که یکی از اولین مراکز تمدن و فرهنگ بشری ایجاد شده است و انسانها با یکدیگر می جنگند . شاید مستاصل بودن مردم به این علت می باشد . مردم اطمینان دارند که این جنگ سرانجامی خوب نخواهد داشت .

برگردان ، روزبه وین

یادداشت‌های روزانه یک خبرنگار آلمانی از بغداد (8)

استفان کلوس

بغداد 4 آوریل 2003

ساعت 10 صبح

اضطراب و وحشت بی معنی است

شب گذشته غیر عادی بنظر می آمد .
در همه شهر برق قطع شده بود و همه جا کاملا تاریک بود .
الآن نیز برق وجود ندارد و ما یک دستگاه تولید برق برای مواقع ضروری در اختیار داریم اما آنچه که مسئله مهمتری بشمار میرود این است که ما آب هم نداریم .
من دیشب به این فکر بودم و تمام وان حمام را پر از آب کردم و الان حدود سیصد لیتر آب آشامیدنی انبار شده دارم .
برای زمانهای آینده این کافی است و در شرایطی دیگر نیز سعی می کنم که همین کار را انجام دهم .
در اضطراب و سراسیمگی قرار گرفتن بی معنی است .
مهم این است که من سالم بمانم و بتوانم تمرکز داشته باشم و من همچنین بایستی که صرفه جویی کنم ، هیچکس نمی داند که در روزهای آینده چه پیش خواهد آمد .
در روزهای آتی میخواهم که در حد امکان کم غذا بخورم تا بدین وسیله کمتر به توالت بروم ، زیرا که بدون آب سیفون هم کار نمی کند .

کشتار نهایی برای گرفتن بغداد شروع شده است

عصر روز گذشته و در طی ساعت های شبانه بایستی که سپاهیان موثفین خیلی سریع پیش آمده باشند .
با حدود سی تن از همکارانم دیروز عصر در فرودگاه بغداد بسر می بردیم و آنجا هنوز کسی دیده نمی شد . 2 تا 3 ساعت بعد بایستی که نیروهای آمریکایی آنجا را اشغال کرده باشند .
همین الان صدای انفجارها را از جانب فرودگاه می شنوم .
اینجا در شهر جو غریبی حاکم است ، اگر الان از پنجره به بیرون نگاه کنم تنها چند ماشین دیده می شوند و باقی همه در خاموشی و سکوت بسر می برند .
من این احساس را دارم که جنگ نهایی برای گرفتن بغداد آغاز شده است .
در این لحظه هنوز نمیدانم که چه کار باید بکنم اما به آن فکر نمی کنم و منتظر میمانم .
ترس بیشتر من از این احتمال است که هرج و مرج در شهر رخ بدهد و امیدوام که آن نیز مدت کوتاهی بدرازا کشد .

ریسک و خطر را هنوز میتوان نادیده گرفت

با وجود اینکه جنگ زمینی برای بغداد در کوتاه مدت انتظار می رود اما من صحیح و سالم هستم . من تلاش می کنم که شغلم را انجام دهم و حرفه ای باشم .
من کاملا در بطن قضایا هستم و اتفاقات را زیر نظر می گیرم . از جنجال های تبلیغاتی حذر می کنم و متمرکز هستم .

وقتی که داستانها مانند خانه های کاغذی فرو می ریزند

من مرتب عصبانی می شوم وقتی که از حملات نیروهای موثفین باخبر می شوم که کیفیت آنها از زمان خودش جلوتر است. موضوعاتی در نظر گرفته می شود که واقعیت ندارند و به این ترتیب تهیه گزارش را با مشکل و خطر مواجه می کنند و اینچنین از من سوالاتی می شود که نباید بشود و به آنها نه حق نه جوابی می توانم بدهم. چنین چیزهایی مرا عصبانی می کند و یا سرزنش می شوم که احتمالا یکطرفه گزارش می کنم، این سرزنش ها کلا به نظر من بی ارزش هستند.

من طبیعی است که از عراقی ها فاصله می گیرم، من می دانم که بسیاری از اخبار و اطلاعات رهبری عراق تبلیغاتی است. من به عنوان یک خبرنگار در بغداد آزادی زیادی دارم که مسائل را آنطور تشریح کنم که من می بینم و آنها را درک می کنم.

همکاران من که با سپاهیان همراه هستند، اجازه ندارند که زیاد بگویند. بعلاوه هیچکس نمی تواند در نظر بگیرد که اینجا چگونه است و هیچ فردی نمی تواند بگوید که اطلاعات کامل دارد. موفقیت ها و پیروزی های اعلام شده از جانب آمریکایی ها زیاد هستند و تا کنون بیش از یکبار بعنوان دروغ افشا شده اند و افسانه های آنان مثل خانه های کاغذی فرو ریخته است.

عراق به ما تنها اطلاعات محدود و بسته شده ای میدهد. در ابتدا نتایج کلی تر و بهتر به ما اطلاع داده می شد و با واقعیات بیشتر مطابقت داشتند. الان بغداد طوری وانمود میکند که آمریکایی ها هنوز در صد کیلومتری شهر هستند در صورتی که یک کشتار عمومی را بر علیه نیروهای مهاجمین در اینجا هدایت میکنند. اینها همه جنگ تبلیغاتی هستند.

من فریب این تبلیغات را نمی خورم و تلاش میکنم که موضوعات را آنطور بیان کنم که می بینم.

بغداد

5 آوریل 2003
ساعت 10 و 45 دقیقه

شک و تردید آزار دهنده است

جو بسیار خاصی در شهر حاکم است

اوضاع بسیار ناشناخته و غیرقابل پیش بینی است. در جنوب و غرب صدای شلیک ها و بمباران شنیده می شود.
از اتاقم در طبقه دهم هتل ستونهای دود و بمباران ها را دیدم و ظاهراً مبارزه در فرودگاه جریان دارد.
هیچکس به درستی نمی داند که چه چیز بعد از این اتفاق خواهد افتاد.
من این احساس را دارم که به شکلی در هوا معلق هستم و این شک و تردیدها آزار دهنده هستند.
اوضاع همکارانم نیز بهتر از این نیست.
اما من اطمینان دارم که اکنون فاز نهایی و سرنوشت ساز جنگ شروع شده است.

فراری های زیادی در خیابان نیستند

امواج فراریان را من در خیابان نمی بینم. تک و توک دارایی خود را به همراه فامیل روی کامیون ها می گذارند و تلاش می کنند به روستاها بروند.
بعضی ها نیز در پی آن هستند که در داخل بغداد جای خوبی برای استقرار بیابند و از حملات هوایی در امان بمانند.
در بخشهایی از بغداد شبهای گذشته دوباره چراغ خیابانها روشن بوده است.
مرکز شهر را ولی هنوز تاریکی پوشانیده بود.
مردم در این میان از موتورهای مولد برق کمک میگیرند و آب هم دوباره جریان دارد.
من وان حمام را دوباره و از روی احتیاط پر کردم.

مردم خیلی اصولی عمل می کنند

تدابیر غیر رسمی اعلام شده که تا کنون به عنوان تبلیغات بیان شده اند من تا کنون اصلاً مشاهده نکرده ام.
اکثریت مردم تمایل دارند که تنها خود را به محل امنی برسانند و منتظر بمانند.
مردم اینجا خیلی اصولی عمل می کنند و می خواهند که از جنگ به شکلی جان سالم بدر ببرند.
کلاشینکوف در قفسه ها می مانند.
همچنین زمانی که من با آنها در خیابان گفتگو میکنم از حمایت بی دریغ آنها از صدام چیزی حس نمی کنم.

دانشجو: من برای وطنم مبارزه می کنم

مطمئناً تعداد زیادی وابسته رژیم وجود دارد، نزد آنهايي که اطلاعیه های تلویزیون عراق حمایت زیاد در پی دارد.
اینها با صدام رشد کرده اند، اینها نوع دیگری را نمی شناسند.
برای اینها اینجا جهان نابود می گردد.
دیروز با یک دانشجوی عراقی از برمن گفتگو کردم که در درسدن یک کلاس زبان آلمانی دیده بود.

این فرد به بغداد آمده بود تا مبارزه کند.
نه برای صدام ، بلکه برای وطنش و الان با دوستانش به یمت رودخانه میروند تا در خط
مقدم جنگ قرار گیرند.
او از قسمت های آزاد با مهاجمین مبارزه می کند.
این میهن دوستی روی در من تاثیر می کند.
این عشق به سرزمین پدری اما سوی دیگری نیز دارد.
اکثر عراقی ها عملیات آمریکایی ها را رد می کنند ، عاشق سرزمین خود هستند و آن
چیز را که در حال حاضر اتفاق می افتد خوب نمی دانند.
نابودی ها را و کشتار غیر نظامیان را و این یک مشکل بزرگ پس از اتمام جنگ
خواهد بود.
نارضایتی مردم ثبات کشور را به خطر می اندازد .

تحمل و امیدواری

من نگران جنگ آتی درون شهری هستم .
آیا واقعا به جنگ خانه به خانه خواهد کشید ؟
من از اینجا نمی توانم بروم به کجا بایستی بروم ؟
به کجا باید 5 میلیون انسان در بغدا بروند ؟
برای موقع ضروری من جلیقه ضد گلوله دارم و بعلاوه سعی میکنم که خودم را از
خطرات غیر ضروری دور نگاه دارم .

برگردان ، روزبه وین

یادداشت‌های روزانه یک خبرنگار آلمانی از بغداد (9)
استفان کلوس

بغداد 6 آوریل 2003
ساعت 9 و 45 دقیقه

وقتی که وحشت در استخوانها نفوذ می کند

دیروز، روز بهم ریخته ای بود یک نارنجک در نزدیکی هتلی که من و دیگر خبرنگاران به آنجا منتقل شده ایم، منفجر شد. این نشان می دهد که مخاطرات جنگ همیشه حاضر و تهدید کننده است. صدای پرتاب آن را توانستم بشنوم و آتش ناشی از انفجار آن را به همراهش دیدم. شوک آور بود و ترس تا استخوان هایم نفوذ کرد. بعد از آن سکوت حاکم بود، سکوتی باور نکردنی من نمیدانم، شاید این انفجار تهدیدی و فشاری علیه ما خبرنگاران بود. بجز دو شلیک سنگر شکن در نیمه شب، باقی شب گذشته کاملاً آرام بود.

آمریکایی ها تنها در حاشیه جنوبی شهر بودند

دیروز طبق اخبار گفته می شد که آمریکایی ها به طرف مرکز شهر جلو آمده اند. آنچه که واقعیت دارد این است که سربازان آمریکایی ها از کنار حاشیه شهر شروع به حرکت کرده اند. از اینجا هم بسیار اطلاعات غلطی داده شده است. بخصوص سی ان ان در ارسال اخبار دوباره غلو کرده است. شاهدان عینی گزارش کرده اند که آمریکایی ها در مرکز شهر هستند. حد اقل من این را نگفته ام. زیرا که دقیقاً در این منطقه از مرکز شهر اینهمه سپاه آنها تجمع کرده اند! اطلاعاتی در مورد زد و خوردهای جنگی من ندارم. آیا آمریکایی ها اینقدر کوشا و سریع بوده اند؟ دیروز از زاویه دید من تصویر خیابان ها کاملاً عادی بوده است. پمپ بنزین و مغازه ها باز بودند. مردم به رستوران ها می رفتند. از جنگ اینجا زیاد چیزی دیده نمی شد.

تصاویر زخمی ها تبلیغات جنگی نیست

با وجود تهدیدات ناآرام کننده روزانه، می فهمم که چقدر مردم از وجود ما خبرنگاران در شهر خوشحال هستند. زمانی که یکی از همکاران برای خرید موز رفته بود، فروشنده می خواسته است که آن را به او هدیه کند. فروشنده بسیار احساس خوشبختی میکرد که اصلاً هنوز مردمی یافت می شوند که بازار می روند. مردم عراق احساس می کنند که از جانب دنیا و کشورهای همسایه فراموش شده و

در تنهایی کامل بسر میبرند .
من میخوام یکبار دیگر در مورد تبلیغات جنگی نظرم را بگویم .
بدترین تصاویر جنگ را نمی توان در گزارش ها دید .
به علت وجود بازماندگان ، ما نمی توانیم تصاویر کودکان کشته شده و تکه تکه شده را
نشان دهیم .
این یک جنگ پاکیزه و تمیز نیست و غیر نظامیان بیشترین صدمات را می بینند .
این ربطی به تبلیغات جنگی ندارد .

بغداد 7 آوریل 2003
ساعت 10 و 45 دقیقه

این آغاز یک پایان است

از امروز صبح در مرکز بغداد مبارزه جریان دارد .
به عنوان مقدمه همه اینها با یک آتش باران وسیع آماده شد . خوابیدن امکان پذیر نبود .
بعد آنطرف کناره رودخانه چهار تانک آمریکایی دیدم .
به چشم هایم نمیتوانم اعتماد کنم .
وسط منطقه ای که متعلق به رژیم می باشد آمریکایی ها ایستاده اند .
سربازان عراقی مات و مبهوت نبودند و زمانی که آمریکایی ها را با سلاح های سنگین
دیدند به رودخانه پریدند .
حال ، آمریکایی ها به ساختمان های رژیم شلیک می کنند .
یک تماشاگاه واقعی است که اکنون در مقابل چشمانم جریان دارد .
حدود 1500 متر هوایی از اینجا فاصله دارد و اکنون من بین دو جبهه ایستاده ام .

من وحشت دارم

من میترسم و این یک علامت خوب است که هنوز احساساتم دست نخورده باقی
مانده است و برای همین هرگز طولانی در برابر پنجره نماندم .
آمریکایی ها اینجا به همه چیز شلیک می کنند ، هرچند ای را
وقتی بمبی می افتد به زیر میزی که در کنار دیوار قرار دارد ، پناه می برم .
باید احتیاط کرد .

آنطرف رودخانه تیگریس

همه چیز غیر واقعی بنظر میاید .
آنسوی رودخانه با سلاحهای مرگ آور جنگی در جریان است و اینطرف آرامشی
توصیف ناشدنی و نادر حاکم است .
مردم به کار روزانه خود مشغول می شوند .
ماشین سواری ، مرگ آور است .
آنسوی رودخانه جنگ است و این طرف صلح و در مرز بینابینی ، رودخانه ای در
جریان است که دنیای ما را از هم جدا می کند .

آمریکایی ها می آیند

جو حاکم همه چیز هست بجز فضا و روحیه مبارزاتی ، و اکثریت مردم برای خود اتمام سریع جنگ را آرزومندند .
عراقی ها اوضاع را اینگونه می بینند که در مقابل آمریکاییها کاری نمیتوانند بکنند .
شعارهای رژیم برایشان بی اهمیت است .
البته هنوز سپاهیان و نیروی نظامی وجود دارند که می جنگند و خیلی به حاکمیت وابسته هستند و مبارزه می کنند .
برای اینها چیزی بجز مبارزه باقی نمی ماند .
اما اکثرا خواهان صلح هستند و من مرتب می شنوم که عراقی ها می گویند برای ما مهم نیست که چه کسی الان حکومت می کند و که در آینده حاکم خواهد شد .
مسئله اصلی آنست که آنها در صلح بتوانند زندگی کنند .
مردم بنظر میرسد که سرنوشت جنگ را با مشاهده تانک های آمریکایی در این روز تعیین شده می بینند و آغازی بر پایان جنگ

برگردان روزبه وین